[illegible]

صورت مجلس عقد [illegible] هو المؤلف بین القلوب
الحمد لله الذی احل النکاح وندب الیه وحرم الزناء
والسفاح واوعد علیه وصلی الله علی المقربین الیه
لدیه محمد وآله الائمة الطاهرین الاجمعین الیه
اما بعد ففی اسعد الساعات فقد جری عقد صحیح شرعی در
ذیل مشتمل علی الایجاب والقبول بین الناکح عزت الاطوار فلان
ولد مرحوم فلان یا ابنه ولد فلان والمنکوحه عصمت وعفت پناه علیه
بالغه باکره رشیده جمیله بنت فلان بن فلان الصداق
[illegible] فلان نقد نقره زر قرار [illegible] فلان عددی فلان مقدار و مقدار
فلان مقدار [illegible] فلان مقدار [illegible] و فلان مبلغ
[illegible] فلان [illegible] بشد الوکیل من قبلها علی قدر
علی [illegible] العاقد [illegible] فلان
[illegible] علی تعریفها و [illegible] علیهما علی [illegible] فلان [illegible]
[illegible] فلان [illegible] صیغه نکاح صحیحه شرعیه مشتملا علی
الایجاب [illegible] شد
وتحریم [illegible] بتحلیل [illegible] شد فصار الصداق [illegible] بنا و [illegible]

خواهم فروزم ... [illegible]

[illegible]

بار ... [illegible]

[illegible]

گفتم ... [illegible]

لازماً في ذمة الزوج وله المطالبة والآخذ منه ان وعليه
الأداء عند الاستطاعة في طولت ولا الاستمتاع فرشات
وارادها عليه الممكنى مع خلوها عن الموانع الشرعية اللهم الف
بينهما الفة اليقين وائمة واصلة متواصلة ممتو الله
متراذفة متوافرة متكاثرة وطيب نسلهما وارزقنا
اولاداً صالحين بحق محمد وعلى وفاطمة وحسن وحسين
والتسعة الباقية من ولد الحسين عليه وعليهم السلام التاريخ
في فلان يوم ثالث فلان من شهور سنة فلان من الهجرة النبوية

[illegible]

[illegible]

گفتمش از چه روی [illegible] همچو من که

[illegible]

شکر کردم که مرا یار [illegible] کرد

گفتمش دام [illegible] کرد

[illegible]

[illegible]

ارزش [illegible] همچو من که

جام که [illegible] آب

گرد [illegible] در آن آب [illegible]

[illegible]

باره ارزش دادم و [illegible] همچو من که

طوبی [illegible] کس خانه ما
[illegible]
[illegible] الملم [illegible]
تا رسیدم [illegible] آن نور صفا

هر کسی آمد و گفتا که داری کار
گفتمش [illegible]
[illegible] خانه [illegible]

[illegible]

[illegible]

هر کسی آمد و گفتا [illegible]

کی [illegible] اول شدم
گفتم [illegible]
چنین [illegible]
[illegible] آن [illegible]

هر کس آمد و گفتا [illegible]
[illegible] خانه [illegible]
ای [illegible] در این [illegible]
[illegible] خانه [illegible] کند [illegible]
دست [illegible]

[illegible] خواهی
[illegible] مرا میخواهی

گفتمش [illegible]
[illegible]

گفتمش [illegible] خانه [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

یکتا بی حضرت ولی خدا و شیر یزدان که گوی مرغ عرب رسول کونین شه شد
روز غزا همچو غضنفر بنگیو آن کافر از زخم برده جدا و شمشیر زن بکند آنچه
شاه جهان آن حلقه بگوش در خیبر زد و بیت از حرم گفته فرو ریزد
در از در خیبر کنده غضنفر همدین و شنک عمر لیلی را کنده علقمه و ظفر همدین دو کر
خنغه در حب پرکش و دل جگه همدین لیلی را که بهم کنده گشته روز
زمین از همه رفو و شکن دهم محمد همدین لیلی زخدا بر خیبر ظالم همه داد کرایز
ماکه رکنان را   راوی آن گفت در روزی شه مردان علی شیر ابو بکر
اصحاب نبوی روان گشت و نظر کرد بیک شاخ درخت که یک مرغ بر آن
شاخ نشسته بود جو مرغی تمام بر و بال جو زمرد بند مثل از لعل و جواهر
بند او در شب احمد نقش جو طاووس بیر و بال و علی گفت که خبر از آن
نیست که این مرغ بجنگ آرم و این تحفه بر نزد جو بر دو تهیه احمد مختار و دوور
بقر سید ابرار فرزند جگر گوشه پیغمبر جو رکه این مرغ بدید
و نشنیده است بفرزند خود این تحفه برم تا که برای مرغ گشتند را
القرض شاه بگفت رفت به آن درخت که بسیار مرغ در بر دنجه مردانه
زانه پیراهن خیز کند خوب بید بسیار تو اند جو حرکت داد بر آن
مرغ شه دین به تعجب شد و گفت که جه زور است خدا داده برای مرغ
که کوه احد رنج کنندم افکندم و این مرغ بجنبید جون چنان دید

علی بار دیگر قوت بازوی شاهنشاهی دست ید اللهی در زور اسد اللهی خود را نمود
شوال که یک جو حرکت داد به آن مرغ که ناگاه از جا جست و فغان
روز علی را بهوا برد یک لحظه که شنید صداهای ملایک همه در روی
۳ را [illegible] گنج تابی [illegible] و بر شهر خود [illegible] را نمی بیند و علی دید
کمان مرغ دیگر رو به ایشان آمد و بر شاخ درخت نشست و علی از آن
وی آمد به زمین نظر افکند بیک شهر عظیمی و شد داخل آن شهر و نظر کرد
که خلق همه در کوچه و بازار روانند و همه گریه میکنند به هر شید که از بهر چه
امروز روانید و همه گریه میکنید بگفتند که مرد [illegible] دوایی [illegible]
[illegible] و کمال [illegible] راهب را [illegible] بگفتند که از همه به راهبی [illegible]
که بی اعلم و داناتر [illegible] این کار بهتر [illegible] مدت یک سال
در خانه بیرون آید [illegible] موعظه امروز [illegible] موعد آن راهب
[illegible] همه در مسجد جامع شده تا گوش کنند [illegible] آن راه ۲ را
چون شنید این سخن از مردم آن شهر علی ولی الله و حیدر الله خرامان
شد و در مسجد ایشان شد و او دید که راهب بری شده در منبر و
در پیش فکنده سر و حیران شده و لال [illegible] شده از کار [illegible] بسته دهان
از سخن آن سرو شد از [illegible] سرو [illegible] لال [illegible] حرف بیان
[illegible] خلق همه حیران شده گفتند که ای شیخ [illegible]
[illegible] خلایق همه [illegible] لفظ [illegible] یک سال تو این موعظه را

[illegible]

[illegible] بهر خدا را گوش راهب بشارت که در این جا [illegible] خدا
که بی افضل و داناتر خلق جهان نبی او سرور مهان زمان و نبی او
صاحب قرآن [illegible] همه اقرار [illegible] همه [illegible]
[illegible] مبارک علم موعظه فرماید و از الفاظ [illegible] بحدیث سخن احمد مختار
[illegible] و راه و روش دین محمد [illegible] تازه کند دین [illegible] را
سخن چون شنید [illegible] از جای بجست و [illegible] سخن آغاز [illegible]
[illegible] که [illegible] خدا است [illegible] شده است
تو بر خیز قدم [illegible] بر چشم خلایق [illegible] منبر [illegible] خلایق [illegible] گمراه
تو از راه خدا راه ۲ [illegible] مردان جهان جست از جا و بر منبر [illegible]
آن [illegible] جمال [illegible] دید و [illegible] خدای و علی ولی [illegible]
[illegible] و [illegible] رسول [illegible] و خلق [illegible]
جهان [illegible] خدا [illegible] شنید این سخن از [illegible] علی گفت [illegible] صاحب شمشیر [illegible]
[illegible] همه در [illegible] راهب این را [illegible] شنید
از علی عالی اعلا ولی [illegible] بر منبر [illegible] نظر [illegible]
[illegible] بشارت [illegible] امروز که این راه ۲ [illegible]
و در روز [illegible] البته [illegible] همه اقرار [illegible] را
[illegible] از سر اخلاص بدین خوش و [illegible] محمد [illegible]

همه حقان جهان جا کرد فرمان بر او تازه کنند دین مسیحی و دیگر حضرت
عیسی علی این سخن از بر همه بشنید روان شد بر منبر نشست سر و ریش کلام
سخن روح فزا را گفت ای خلق بدانید که من خدا بر دین مسیح را
بشما که بدانید که دین دین محمد نبی و دین شما باطل جمله به پیغمبری احمد مرسل
همه اقرار دهید و بر حق سو بگفت بشنوید و دین بر حق او را [illegible]
دو فرزند رسولند و دو دلبند بتولند و یکی نام حسن و یکی حسینست و دیگر [illegible]
حسینست چو آن خلق حدیث و سخن احمد مرسل بشنیدند همه بر سر آن [illegible]
و بیند بگفتند که ما بنده راه خدا را [illegible] مردان همه را که [illegible]
[illegible] این [illegible] روش ملت ایشان [illegible] رسید به آن [illegible] تو
وصف کمال [illegible] رسول [illegible] مصطفی [illegible]
از که شنیدی [illegible] که به انجیل و به تورات و زبور
و صحف و جمله کتاب که خدا داده وصف کمال تو و پیغمبر جبار [illegible]
و هر سوره و هر آیه ثنای تو و سعید ابرار [illegible]
شنیدم [illegible] که اسم تو [illegible] راه [illegible]
[illegible] آن [illegible] آمد [illegible]
[illegible] که [illegible] سخن [illegible]
[illegible] راه [illegible] تو [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] آوردن القصه [illegible]
[illegible] آن [illegible] آن [illegible]
[illegible] اسباب [illegible] را بعد از آن [illegible]
مردان جهان [illegible] و همه را [illegible] وداع و سوی دروازه آن شهر روان
[illegible] در این راه [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] مرد [illegible] راه [illegible]
امروز [illegible] را و دیگر [illegible] را و از آن مردم آن شهر
چه آن حرف شنیدا [illegible] شد [illegible] شد و گفت که [illegible]
به بیرون [illegible] را چه شنیدند [illegible] بیرون [illegible]
[illegible] مرغ [illegible] که از [illegible] آمد [illegible]
[illegible] مرغ [illegible]
[illegible] وداع همه [illegible] عزیزان و دیگر [illegible] جهان آمد و
[illegible] شهر آن مرغ [illegible] و همه حیران [illegible]
شهر روان [illegible] و آن مرغ دیگر [illegible] آمد و او را [illegible]
خیر البشر [illegible] فرود آمد و آن مرغ [illegible] آمد [illegible]
سخن [illegible] که [illegible]
[illegible]
[illegible] وداع [illegible]

بالا دعا کن روان جانب بیت الشرف خیر ان را [illegible] کردگارا
بحق مرتبه و معجزه حیدر و هم فاطمه زهرا و شبیر و شبر و زین عبا باقر
هم جعفر و موسی و رضا رهبر حق تقی متقی هم نقی و عسکری و حجت شه
دین که [illegible] اسلام دین پرور و دیگر حق جمله بزرگان ز دین و دگر [illegible]
وصلی [illegible] که شد [illegible] و این [illegible] و دگر از حرمت آن [illegible] فردا [illegible]
[illegible] که گناهان همه شیعه [illegible] را [illegible] لطف [illegible] بتمام [illegible]
و سیه [illegible] و جوان و زن و مرد و غنی مفلس و هم [illegible] دلدار

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

در بیان نامهای [illegible] و القاب گرامی و کنیت های ایشان [illegible] امام
مفترض الطاعة [illegible] خداوند [illegible] دوازده امام علیهم التحیة والسلام
[illegible] خلیفه الرحمن و مظهر الایمان و سید الاولین [illegible] خلقه الله [illegible]
والمرجان [illegible] الاشقیا [illegible] الاول [illegible] عزیزان [illegible]
در قلم آورده که [illegible] خبر [illegible] امام اول
علی ابن ابی طالب و نام مبارکش علی و کنیت ایشان ابو الحسن و ابو الحسین و ا
بو التراب [illegible] و القاب ایشان امیر المؤمنین و مرتضی
و [illegible] روز جمعه سیزدهم رجب [illegible]
[illegible] عبد الرحمن ابن ملجم [illegible]
جمعه [illegible] ماه رمضان المبارک [illegible]
سیزده [illegible] امام حسن [illegible] امام حسین [illegible] محمد حنفیه [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible] محمد اصغر [illegible]
[illegible] زینب کبری زینب صغری رقیه کبری ام [illegible] رقیه صغری ام
[illegible] ام الکرام [illegible] ام سلمه [illegible]
دختر شیخ شرف الدین [illegible] نوزده [illegible]
[illegible]
[illegible] مدت عمر شریف [illegible]
[illegible] سنه اربعین من الهجرة مرقد مطهر ایشان در نجف اشرف [illegible] امام حسن
امام دوم [illegible] علی المرتضی [illegible] مادر ایشان فاطمه زهرا [illegible] ابو محمد لقب مبارک
زکی و مجتبی و سید اولیا ولادت ایشان در مدینه طیبه روز سه شنبه پانزدهم ماه رمضان

سنه اربع و ثمانین مدت امامتش سی و چهار ساله و ... سیزده روز اولاد امجادش
سیزده نفر پسرانش نه ذکور زید ... عمر ... عبد الله ... عبد الرحمن حسین اکبر ... طلحه
اسحق ... ام حسن ام حسین فاطمه ام ... عبد الله ام سلمه رقیه ... و بقولی
سیزده نفر ... ده پسر ... دیگر یعقوب ... مبارکش ... و مدت ...
شهادت ... در روز پنجشنبه ... صفر المظفر سنه ... در ... سیزده
الماس بدست ... ملعونه ... علیه اللعنه مرقد منورش ...
ستان بقیع در مدینه طیبه **امام جعفر** ... کنیتش ابو عبد الله
لقبش ... ولادت ... در مدینه مشرفه ...
الاول ... روز ... و بقولی ...
مدت امامت ... و اولاد امجادش هفت نفر ...
پنج پسر ... جعفر عبد الله ... دختر ...
و فاطمه و ... در بعضی تواریخ ... محمد عمر ... دو دختر
شهادت ... در روز ... بحکم یزید ... علیه ... علی
مدت ... کربلا ... اللهم ارزقنا زیارته ... **امام** ...
امام زین ... و نام مبارکش علی ... شاه ... یزدجرد
... انوشیروان عادل و بعضی ... که دختر ...
... کنیتش ابو محمد لقب مبارکش ... ولادتش ...
آل عبا ... و ... الی ... که ... مذکور ...
بر عبادت ... شیطان علیه اللعنه
والذات ... حضرت ...
الطاعه ... شیطان علیه اللعنه ...
... حضرت ... از ...

[illegible]

مشغول ... الله ... حضرت ...
و عبادت ... مشغول ...
... شیطان علیه اللعنه ... حضرت ... مشغول ...
که ... ولادت باسعادتش ...
... المعظم سنه ... و بقولی ... در مدینه
منوره مدت امامتش سی و چهار سال ... روز اولاد امجادش ... سیزده نفر
... سیزده پسر امام محمد باقر زید عمر ... عبد الله ... حسن حسین ...
عبد الرحمن ... علی محمد اصغر ... فاطمه علیه ام کلثوم
و قول دیگر ... که آنحضرت را ... نفر ... پسر ... دختر
عمر ... و شهادتش ... علیه ... عبد الملک
مروان علیه اللعنه والنیران در روز ... از ماه محرم الحرام سنه ... و ...
مرقد مطهرش در مدینه ... بقیع است **امام محمد** امام محمد باقر
... حضرت ... ام ... فاطمه دختر امام حسن
کنیتش ابو جعفر لقب مبارکش باقر ولادتش در روز ...
المظفر سنه ... و ... مدت امامتش نوزده سال و ... ماه ...
پنج روز اولاد ... هفت نفر ... پسر امام جعفر صادق ... عبد الله ... ابراهیم
و علی ... دختر زینب ام سلمه ... عمر ... بنی ... اسد
... شهادتش ... منصور ملعون ... بحکم ابراهیم ابن ولید ... عبد الملک
... سنه اربع و عشرون ... مرقد مطهرش در
بقیع ... امام جعفر صادق ... امام محمد باقر ... و ...
ام فروه دختر قاسم ابن محمد ... ابو عبد الله لقبش صادق

ولادت با سعادتش روز یکشنبه هفدهم ربیع الاول سنه ثلث و ثمانین در مدینه طیبه
مدت امامتش سی و چهار سال و دو ماه بود اولادش ده نفر هفت ذکور
امام موسی کاظم و اسحق و محمد و اسماعیل و عبد الله و عباس و علی و سه اناث ام فروه فاطمه
اسما [illegible] شصت و پنج سال شهادتش از زهر منصور ملعون [illegible] ابو جعفر
[illegible] علیه اللعنه [illegible] شوال سنه [illegible] و مایه [illegible] بقیع
[illegible] امام موسی کاظم و نام مبارکش موسی و مادرش حمیده [illegible]
کنیتش ابو الحسن و ابو ابراهیم ولادت با سعادتش روز یکشنبه هفتم صفر المظفر
سنه ثمان و عشرین و مایه در ابوا که [illegible] مکه و مدینه است مدت امامتش سی و
پنج سال [illegible] و اولاد [illegible] نفر [illegible]
علی الرضا زید ابراهیم عقیل هارون حسن حسین عبد الله اکبر
اسماعیل عبید الله اصغر محمد احمد جعفر اکبر یحیی اسحق عباس ابراهیم
ابراهیم حمزه عبد الرحمن جعفر اصغر و [illegible] نفر دختر [illegible] ام فروه
اسماء [illegible] فاطمه کبری فاطمه صغری ام القاسم حکیمه اسماء
[illegible] امامه میمونه و بقول دیگر اولاد آنحضرت شصت نفر
بودند [illegible] پسر و [illegible] دختر [illegible] پنجاه و پنج سال بود و شهادتش
[illegible] علیه اللعنه [illegible] هارون الرشید [illegible]
مبارکش [illegible] ملعون [illegible]
[illegible] شهادت [illegible] بیست و پنجم رجب
سنه ثلث و ثمانین و مایه در بغداد [illegible] مطهرش در مقابر قریش امام هشتم
امام رضا [illegible] مادرش [illegible] و نام مبارکش علی کنیتش ابو الحسن لقب [illegible] رضا
ولادتش روز پنجشنبه یازدهم ذی قعده الحرام و بقولی ربیع الاخر سنه [illegible]
[illegible] در مدینه طیبه مدت امامتش بیست سال [illegible]

اولادش

اولادش شش پسر بودند لا غیر امام محمد تقی [illegible] ابو جعفر ابو محمد [illegible]
جعفر ابراهیم حسین سن مبارکش پنجاه و پنج سال و [illegible] شهادتش
بدست مامون الرشید علیه اللعنه بزهر در انگور [illegible] آنحضرت
داد جبرا در ماه صفر سنه ثلث و مایتین و مرقد مطهرش در طوس
[illegible] امام نهم امام محمد تقی و نام مبارکش محمد مادرش خیزران
کنیتش ابو جعفر لقبش جواد و تقی [illegible] ولادت با سعادتش
در مدینه مشرفه [illegible] دهم رمضان و بقول دیگر [illegible] دهم رجب سنه خمس
و تسعین و مایه مدت امامتش هفده سال اولاد [illegible] چهار نفر
[illegible] امام علی النقی و موسی [illegible] دختر فاطمه و امامه سن مبارکش بیست
و پنج سال و [illegible] ماه شهادتش [illegible] معتصم علیه اللعنه دختر مامون ملعون
[illegible] که در میان [illegible] زهر [illegible] المامون
که با آنحضرت [illegible] زهر [illegible] حضرت را شهید
کرد در [illegible] ذی قعده الحرام سنه عشرین و مایتین در بغداد مرقد
منورش در مقابر قریش در جنب [illegible] موسی کاظم امام دهم
امام علی النقی و نام مبارکش علی [illegible] کنیتش ابو الحسن [illegible]
ابو الحسن ثالث [illegible] ولادت با سعادتش [illegible] ذی حجه و بقول
دیگر [illegible] رجب سنه اثنی عشر و مایتین در مدینه مدت امامتش
سی و سه سال [illegible] ماه و [illegible] اولاد [illegible] چهار نفر
[illegible] امام حسن عسکری حسین جعفر کذاب [illegible]
[illegible] جعفر [illegible] شهادتش
بزهر متوکل ملعون [illegible] معتمد [illegible] در روز [illegible] رجب

و بقولی آخر ماه جمادی الا[ولی] فی سنه اربع و خمسین و مأتین در سر من رای
مرقد معطر گشت ذکر [illegible] امام یازدهم امام حسن عسکری و [illegible] حضرت امام
ابن امام [illegible] حدیث کنیت [illegible] اسم مبارکش ابو محمد لقب [illegible] تقی
عسکری ولادت با سعادتش روز دوشنبه چهارم ربیع الآخر سنه اثنی و ثلاثین
و مأتین مدت امامتش پنج سال و [illegible] ماه گذر کرد ولد خلفش مهدی حضرت
صاحب الامر [illegible] عمرش بیست و هشت سال و [illegible] ماه [illegible] روز [illegible]
نیز [illegible] معتمد علیه اللعنه [illegible] [illegible] ربیع الاول سنه ستین
و مأتین در [illegible] سر من رای مرقد مطهرش امام دوازدهم صاحب الامر
اسم مبارکش [illegible] مهدی و [illegible] کنیتش ابو القاسم
لقب مبارکش حجت و قائم و منتظر و [illegible] صاحب الامر و الوقت و الزمان
صلوات الله و سلامه علیه ولادت با برکاتش شب جمعه [illegible] شعبان المعظم سنه خمس
و خمسین و مأتین [illegible] الحجرة النبویة المصطفویه [illegible] مقام غیبتش در سر من رای
مدت عمر [illegible] ولادت [illegible] امامتش حق [illegible] امید [illegible] در کودکی
علم و حکمت [illegible] کمالات [illegible] آنحضرت [illegible] غیبت
داد و غیبت صغری [illegible] در غیبت کبری [illegible]
[illegible] در [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] و [illegible] در اشتیاق روح [illegible]
ارزقنا [illegible] واجداده [illegible] چند کلمات [illegible]
و [illegible] [illegible] در [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible]
و معلوم خواهد شد [illegible] و [illegible] تسلیم

جهت [illegible] [illegible]
اوّل [illegible] [illegible]
[illegible]
دفع [illegible] [illegible]
دفع [illegible] [illegible]
[illegible] زعفران [illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
روغن [illegible] [illegible]
جهت [illegible] [illegible]
دفع [illegible]

[illegible]

روغن مورد

[illegible]

[illegible]

جدوار

[illegible]

[illegible]

٣٤

٣٥

لعل لبت ما را صبر و دل ز دست برد تو — حیرانم از آن رخسار حیات بخش تو
رحم نکنی بر حال دل ما و دل تو — الطاف ما را بکن بلا بکش تو
ما را ز غم و اندوه غم عشق ما ز تو — ما را غم تو چو غم عشق بود تو

همچو گل رخ تو همه جهان را
همه عمر گلستان [illegible]

هر دم [illegible] که دگر ما را — [illegible] حال [illegible] از کو [illegible]
جمع ما جمع [illegible] — با دو [illegible] ما [illegible] و حیران

ما [illegible] ز حال [illegible] جدا
[illegible] رد [illegible] جهد [illegible]

نگاه [illegible] ما را — عزیز [illegible] ما را
همه جا ما همه [illegible] — ما ز [illegible] آزادی ما را
[illegible] — تا [illegible] حسن [illegible]

از [illegible] غم [illegible]
[illegible] کار

آنکه چون دو ما [illegible] آزاد نگی — آنچه [illegible] همچو [illegible]
هیچ [illegible] گران کار نگی — [illegible] در نظر [illegible]
ای [illegible] دگر [illegible] نگی — [illegible] همه [illegible] نگی

گر ز ارادل

گر ز ارادل من [illegible] عرض کو من — [illegible] آورده من
[illegible] علیک
[illegible] علیک
[illegible] علیک — [illegible] علیک
[illegible] علیک — [illegible] علیک

[illegible] سورت [illegible]
[illegible]

[illegible] در آرام و [illegible] تو — [illegible] ارم و [illegible] تو
از غم [illegible] ارم و [illegible] تو — داغ [illegible] دارم و [illegible] تو
[illegible] ارم [illegible] تو — [illegible] دارم و [illegible] تو

[illegible] از [illegible]
[illegible] هر [illegible]

[illegible] و [illegible] — [illegible] و [illegible]
از [illegible] و [illegible] — چه [illegible] و [illegible]
از غم [illegible] و [illegible] — [illegible] سلام و [illegible]

[illegible] نکم
[illegible] نکم

مگر این نور که آرایش دیدار تو است   چه [illegible] دل [illegible] رخ نکوست
دست با [illegible] همه جا [illegible]   [illegible] گرم رود [illegible] مروت
یکدم [illegible] قد سرو و رخ دلجوت   [illegible] [illegible] دلم از [illegible]

نور این [illegible] مقصد [illegible] آرزوی [illegible]
و در [illegible] [illegible] [illegible] کرده [illegible]

حسن [illegible] صبحم دارد [illegible] شام   از سر کوی تو [illegible] کامم
از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]   چه [illegible] و آرزو [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
جان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

جان [illegible] [illegible] [illegible] اید   [illegible] [illegible] صحرا [illegible] اید
همه کس جان [illegible] [illegible] اید   [illegible] [illegible] داغ بلا [illegible] اید
[illegible] [illegible] [illegible] اید   [illegible] همه کس طور [illegible] اید

جان [illegible] [illegible] [illegible] کردم
[illegible] کردم [illegible] کوی تو آواره [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]   [illegible] [illegible] حکم [illegible]
الطاف [illegible] [illegible] [illegible]   [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

نه که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]   [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
لطف [illegible] لطف [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]   [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]   [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
مردم [illegible] [illegible] [illegible]   [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و صد [illegible] [illegible] [illegible]

سر [illegible] [illegible] [illegible] کردم   [illegible] [illegible] [illegible] کردم
[illegible] [illegible] [illegible] کردم   رسم دلداری [illegible] [illegible] کردم
[illegible] [illegible] [illegible] کردم   [illegible] [illegible] [illegible] کردم

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]   [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]   الطاف [illegible] [illegible] [illegible]

همه کس مهر و محبت [illegible] بریدیم   هستم آزاده و [illegible]

[illegible] آزاده مکن

حرف آزاده [illegible] مکن

که جهان [illegible]   [illegible]

همه [illegible]   [illegible]

[illegible]   [illegible]

[illegible]

[illegible]

قاصد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در [illegible] از [illegible] و [illegible]

[illegible] دروازه [illegible] قلعه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عنبر آب بر سر قام خطاطی بود آگه شو نهان صدف ماه که ملک
زجاجه بر سر سنبل صحف محکمه قاآن الفی مهر جهانتاب نمیگرد
[illegible] ساحت درای دایره ترتیب هیولا [illegible]
امکان رقم هیات [illegible] او
که نهایی ذرات آن [illegible] زیر
خورشید [illegible] دار از نهان علم [illegible]
عذاب [illegible] ماه [illegible] که اوراق
ورد و دوام شیرازه حقیقت [illegible]
وته و نقش از حکیم [illegible] رات
ساخته از سر و قد و قامت
گیسو [illegible] کل [illegible] و زلف و
ورق [illegible] ابرو و گل نرگس
چشم و از سبزه خط ورق لاله از رخسار
[illegible]
وخوبان در باغ و گل از رخ خند و [illegible] لطیف
[illegible] دهن و ماه غلطان زبان و در [illegible] دندان و گلها
[illegible] و [illegible] و گل [illegible] و صدف [illegible]
کشی و قلم [illegible] قلم و گردن و [illegible] و میان [illegible] سینه
[illegible] و گل [illegible] عدم [illegible] آرا و [illegible]
با ودم جانبخش [illegible] والد [illegible] و حیران [illegible]
[illegible] ملک [illegible] مطر که [illegible]
[illegible] زبان انا افصح [illegible] داده زبان [illegible]

انا ابلغ

انا ابلغ سخنهای ملیح احمدم [illegible] مثل [illegible] داده [illegible]
گهر در برج ملاحت در دریای رسالت کل [illegible] جلالت [illegible]
برج حقیقت از تاج شریعت بلند [illegible] طریقت شنید و [illegible] سید
عالم و لدارشد که قدم در بحر حقایق [illegible] خلق و خلایق
[illegible] افلاک کل [illegible] لولاک [illegible] عرفان علم [illegible]
ایمان [illegible] خلاصه عالم [illegible] مظهر [illegible]
کتابش [illegible] خدا [illegible] و النجم [illegible]
دیوان [illegible] ناطق [illegible] هدایت [illegible] احکام
قصاید حمد و مجموعه [illegible] محمد صلی الله علیه و آله که [illegible] قرآن و تورات
و انجیل و زبور و صحف [illegible] و الشمس [illegible] واللیل
کنایه ایست [illegible] و النجم دلیل [illegible] ودر
[illegible] نقطه [illegible] ذره و قرآن
همه [illegible] وصف [illegible] آیه [illegible] میدان [illegible]
[illegible] ملائک [illegible] ماه [illegible] قمر [illegible]
[illegible] که برانداخت [illegible]
[illegible] و غنچه [illegible]
[illegible] معراج [illegible] از لطف خداوند عزیز
لطف [illegible] که [illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible] در آن [illegible]

[illegible] نور [illegible] جهان [illegible] چنانکه [illegible]

[illegible]

که عالم شده نورانی و چون رسید در آن شده [illegible]

[illegible]

[illegible] جبرئیل [illegible]

براق [illegible]

[illegible] معراج [illegible]

[illegible]

[illegible] مقامات [illegible] ملکوت [illegible]

ولادت او در ... دیگر آنکه ... که براق از روی
... فرو مانند و جبرئیل ... آمد ... بعمر ... نور آمد
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
دیگر آنکه در ... [illegible] ... خوش صورت
[illegible]
[illegible] توقع ... ارم
[illegible] که مراکام ... از
از آن ... [illegible]
[illegible] ... خدا ... در جان
[illegible] ... تا زو ... در آن ... را
[illegible] ... و سلطان ... از ...
[illegible] ... فارغ ... شد ... بیر
خدا ... و ... مردان علی عالی اعلا

دیباچهٔ این خجسته دیبا | پیرایهٔ این بزرگ دنیا
نام ملک الملوک اعظم | ... جهانگشای جم
دارندهٔ تخت و تاج و کشور | دارای جهان ابوالمظفر
شاهی که نشسته دامن جان | ... در دو جهان
خلاق نوا و الف ... | قلاع هوای ...
بر ... آل ... را | از ... آستین دارا
کنز ... زر | دریا ... زر ... گوهر
... | جان دارد ... قد ...
جود و دل او ... | زند کف ...
گنج از کف ... | دست داد ...
بخشش که بهر عالم مجید | زان عالم مجید ...
... سپهر ... سار | در سایهٔ آن سپهر ...
تیغ دادش ... ظلم ... | دست دادش ...
در ظلمات ظلم ... | ...
روئیش باغ و باغ ... | دشمن ...
گلزار بهشت ... | دریای محیط ...
بهرام که ... آسمان است | در ...
جم بر در ... غلام | ...

مدح شاه جم جاه عالم پناه

چتر ... آفتابش | ترک ...

[illegible]

از رشت تو عرش آسمان ور ... | از تخت تو نور شمس و عرش
از نور خط لعل زربت | از سود رحان کی گوئیت
از سینه نوش از تو ... | از سینه تو چو طور سینا
از عقل تخت شهد برت | از صبح دودم ره تیمرت
این گنبد کو زشت جوزل | اهریمن خبر گشت ورین
کارش همه رشتی و ... | اهریمن ساز و سامری جور
تا تیغ کجت نیام بگزید | کردون بجگر خوام بگزید
کل شکر آسمان جدا دی | در کام صبح زهر داد وی
بر سند عیسی آشکارا | کناس که نیه تغا سلا
ابری که کش آتش تیز | از دریای غضب برانگیز
هر جا عقد اش زر طلا | خوان قدحان بد سکالان
زان ابیا عقل مرد دوزخ آورد | دود درین سپهر نیلگون بر
برخوش لیمان زراق | برقرافکن زکینه عراق
لبن مشت طویله خران را | لبن شفت مط غران را
بنیاد زبیخ دین براندازد | آتش بجان وجهان دراندازد
از دود سپهر دیگر انگیز | هر اخرا و جه آتش تیز
کرد دوره ماه گردش سال | نزدیک اد ظهور دجال
اینک خر او خروج کرده | بانگش بفلک عروج کرده
از هر مویش چغانه چنگ | بر مثلث دم کشیده آهنگ
مانگ نغمه نو بز هره زده | خون در رگ تخشن فسرده
انگیته بران جلیل زرتار | هر کو هران سپهید کرده
دجال صفات خنجر ک | بر یارخران خر کرانه

بیا عاقلان زکال و هیزم | آتش زن دود مان مردم
قطران سوزان گلخن افروز | صندل افروز و عنبر سوز
شلغم خواران کور مازار | کلمش ارزار و کلم شکر خوار
انگشت گران هی بن دپی | انگشت نا هر جو آتش در
جو سیخ دودان جوزان | برجو ز اشان کلاه زری
از کاه کشان سست پایه | برکاهکشان فنا سایه
فالک ازان کور مرزن | بر تارک فرقه فال کرزن
کنگاشی خوران شغت فناز | کنگمکان کی نوش ظفار
خرنک بازان تباه حالان | نازان به پلنگ با غزالان
از خو چهر اکهن بلب تو | شمامه بکف زرشک جوجو
اکنده ز زر بره زن کنج | جو مانده و آنکه کهنه سنج
آن لاشه خران نخ سم دودم | دنباله رو خران هیزم
اسب خند دوال خوارر | مجروح رنیخ سوکوار
اکنون همه خر به وقت آورد | از تیر و تفنگ اشران در
از حسد بط قحقه بوال | دندان شکن بلند کیوان
لان که زمانه کیان راز | از خانه ما کیان ساز
اکنون باهم چراز کویند | افسانه زخرخ ما زکویند
لان کر سکان ره بکی شاه | عهد خرقلندران ابوستی شان
از زنات سکان برزنه و کار | شلوار دریده ملتقی بور
اینک همه با ... | در صید که مهمان خودشان

اینک رخش عذار فروزان | طفل رخشان ای بروزان
لاله که چراغشان ستاره | دل تشنه ز عشقشان نظاره
اینک بخطهای بلور | از وجه شهای کافور
آن چهره‌ها بصد تغافل | از دیده دیده تیره تر دل
بر بام نشستهاش نجره گاه | کاین آمد و رفت آن ز درگاه
لاله چو خس جنبش موج | گاهی بحضیض گاه در اوج
دریای جلال را کنون فلک | سبحان الله مالک الملک

خطاب بحضرت مشکل کشا

ای صاحب شرع پرده بردار | دجال چند ز انگون دار
ای صدر نشین مسند شرع | ای صدر تو اصل و دیگران فرع
ای شحنه چار سوق عالم | قوم ز بندان امای زیر غم
ای رب و سپاه سلیمان | فوج دیوان بصد ز ایوان
ای آن کله را بشان ز دادار | چون چرخ گرگان بکله زنهار
موش غله خور جهان نقله | گرگ گله در میان ز گله
ای شیر خدا خدا را مخت | نیکان را از بدان نکون کت
شیران سیاه و زنده کرمشن | مجروح جان پلنگ و روشان
کی از کین بسته کرد کادت | جاندار دو شان بند انقلت
المدد ای جو سرکان بر ده کن | تنگ در روشت اول گون کن
برقع ز جمال حقد برانداز | ای مشت جهود را سرانداز
سر هر کی بکاف شب و روز | بفروزد زان شرنگ جانسوز
ابواب غرور بی آثار | از نزلشان ای سر فرود آر
مور ترش ای چو خنجر آور | آن جورشان بخنجر آور
ای به کهران کو مرا محو | ای نا سرکان ز دم انفد

خطاب بحضرت حجة الله

ای زنده زندگانی ارا | کرد تو تقت نشه کانی ارا
دارا که مربی طلیعه تست | پرنست د بر وظیفه تست
آن ما یت خاص من خواز اور | کاس بکلستان شه ملک خور
ای تیغ تو در نیام دارا | از من بی انتقام دار
در بردم مور مار نارش | در هر طرف برق شعله بارش
دریای دریا شرنگ جانسوز | دوزخ دوزخ شعله سوز
ای حوزه کرجون زنبه ادار | به کرجو دو شتر ره سادار
همواره فرشته دیو خورشت | از بار رقرا هر فرود ارشت
ای ماه رخسان کجور دعال | دجال جهود شان عم دعال
زان کرد دون نور کنیز فروز | جان و تن تیره شان فروز

خطاب بحضرت شیر خدا بکرتش و له

ای تیغ شهنشه مظفر | ای بازوی ذو الفقار حیدر
ای قاید قدرت الهی | در حارث ملک پادشاهی
ای در همه کار با رخوف | ای زیبای رکنار رخنه رد
ای اژدها رهاش اوبار | ای مور تو مار ازدها خوار
ای تارک موز بدان را | ای رابته بخش مردان را
ای خفته تو در کنار شیران | بیدار دغول چه کوشه بران
ای جوشن پیل بند زاره | ای تیل گهرفشان دادار
ای رخ شاخ معدلت بار | بازار تو مدام داد دادار
نیلوفر رنگ سود آور | فیروز برگ مملکت بر
پیرایه باغ دین دیگر | هم دهقان دهم دختر

وقت است که خشم مهدی زاید — دجال نماند از تو و زجاله
وقت است که از گداز خیزد — در گلشن ملک بدر در جو
وقت است که بر کشی بنا نه — نوذر حسن و رضا بنه بنه
وقت است که نوذر از لطف خیزد — ای کالبد شاه که کمک نه جور
وقت است که آتش زده دزس — انگشت زران باده نوذر
کرد در خور قدر خصم اندازی — کاتش بجهد خان خانه
کوس که شکار موزه مار — موذرم سپهر از دو جوار
از آنکه شکار موز تنین — ملک که زنگ کرد خوابی
آب کهرم که زهر باب ایست — جوشن یاس خرا سیاب است
از نایره جهان کنم خم — پی ده سلب زرد دیدیم
برج حمت زحل نژاد دم — آتش زن آب فتنه کادم
کو بند چو نرکشم بکین سر — سرهای شهان و دلیغ قهر
جنگ شیران بروز جنگم — ملک ایران شکار جنگم
ای خارکش ای چو خار در بار — خرد ای نیم که بید دوم خار
از تیغ شهنشه ابن خراسان — کمک تو همه زراتش خراسان
لیکن زغم این ترانه بنیوش — بل ای سخنان بگوش کوش
تو آتش و آتش از جهان سوز — هم صندل سوز وشغال سوز
تو مهر و مهر از جهان کیر — بر تو کشند لعنبر و قهر
بازار لاف زخون ذنگ — زارش انکوه فتح ذاتش
خنجر که تورا بکا کهی است — دنبال روش بروذکی
یکباره به آن پاسودی چند — تا از دست آن بقیه زنند
در کاوش سینه ها بر کین سوز — کردد زنیام تیز اورد
برزخم سپهر دامن خاک — از نوشه چو شب کند

خطابت به خنجر کشاده کرده

کوشی که من آن زمانه سوزم — بر ترک فلک خنجر فرزدم
آشوب زمن زمان شاهان — کاهم صدر سپهر گاهان
من آن مرغم که بر زدم سر — از تیغ تو ذو الفقار حیدر
من آن مار جهان دادم — کز ثعبان کلیم زادم
این نکته لطائف مسلم — آخر نه زبان صدر اعظم
در ملک تورا بهی ولیعهد — دربار شرنگ و منبع شهد
زهر دو رو کام این تباهان — شهد دو رو جام زنگی اهان
اورا به جاز تاش رت — وانکه نگر نقش و عارت

خطاب به صدر اعظم میرزا آقاخان

ای آصف عهد صدر اعظم — ای بر هر تازت آسمان خم
ای ملک تو ملکها کی ده — ای طبع تو داد و داد داده
ای بعدی تو زیب بزم شاهد — ای رای تو نور صبحگاهی
ای فتنه ملک بر تو ممهود — ای فتنه ملک زتو مسدود
ای هم زبنیک و بد روایت — در دیده دانش درایت
ای نام تو در زمانه پایان — زان مایه نام نام جاوان
ای ملک تو مار گنج اژدو — هم مرد و روش و هم برادرا
ای بخت جوان و عقل پیر است — ای رایت خدا نظر است
ای چشمه نور آسمان کرد — پیچ ز ضمیر تو جهان کرد
تن یک حربه تیز انجوات — تیغ تو جهان خرد کاش
ای حق تو غیرت خدائی — ای مایه داد گیر بایش
عیب ز نهایت عذار — تا چند بدان کز نگون سار
این موران را که برکشیدی — این مارانرا که برکشیدی
اکنون همه مار چهاره گزائید — اکنون همه گرزه اژدها اند

بیمار بر دار

[illegible]

[illegible]

برزنو عرش راه بسته شد — دندان مبارکش شکسته شد
آخر شدهٔ ذوالفقار حیدر — قلّاع در خیبر از بنیاد کنی
کلکت که کلید هر حصار است — عم زاد مهین ذوالفقار است
لله الحمد ای خردمند — کامد ز تو آن روان خرسند
با شاه جهان نشین زمانی — بر جان ز جفاش جهانی
چل سال بروزگار خسرو — ز الطاف تو این کهن شد از نو
اکنون ز کهن بهینه رخنه — نو کرده خویش کهنه مسند

باز خطاب به صدر اعظم

ای مرد یگانه صدر اعظم — ز شمس زمانه بدر عالم
در دین عرب قوام از تو — در ملک عجم نظام از تو
زین رخنه‌گران ملک و ملت — ملک و ملت قرین ذلت
از دین عرب نه نام مانده — در ملک عجم نه نام مانده
فردا چه جواب مصطفی را — امروز چه عذر پادشا را
ایران همه زین گروه ویران — هم کور شهان کنام شیران
هم گور به آخور تکاور — هم بوم به بام قصر قیصر
هم کاخ شهان خراب گشته — هم آب روان سراب گشته
آن بارگه بهشت آیین — کامد چو نگار خانهٔ چین
از پایهٔ شاهان عرش پایه — بر عرش برین فکنده پایه
هر کاخ و در از نگار مانده — عبرت ده کاخ آسمانی
چون قصر نه آسمان اعظم — نه کاخ بهانه بر سر هم
نقش سوی نگارش بر زر — نقال شهان بصفه‌ها در
از نقش سپهر کارهامان — هر صفه صف ده صفاهامان
آن خانه که گلشنش چو گلشن — از نغمهٔ ارغنون و دف جان ده عیش

خوان داران شه هم از بیم — نویسندگان شان بتعظیم
کاری که صواب پیش شاه است — بر جا که بپیشه گناه است
گیرند چو مال پرده هیهات — بینند چو زان نفیر و لعنان
گویند که این خراج شاه است — از جور ملک جهان تباه است
گر ما ملک سخن پذیریم — باید که جهان خراب گیریم
با آنکه جهان زمانت لاکن — بیداد ز خسرو و زمانه داد
تخفیف خراج شه ز دهقان — دارند ز حرص و آز پنهان
گنجی که دهد شه که بی رنج — خود گنج برند و رنج دیرنج
با این همه شمه بهر آن حال — با این همه دعوی ریگ روی
از بهر نظام ملک شاهی — نه نفع نه رونق و تباهی
این اهرمنان رسته از بند — در تخت روان بخور رسند
از ملک بملک دنشیدار — چون رده دراکه برده شان جار
از پس ترکان بگوی تا زر — در پیش جنیبه‌های تازی
جوق زلفان ساده — در پای نگاره‌شان پیاده
زیتب المنبق چه زر جنگ — از لوزه و کلیچه رنگ زرنگ
دلال زنخفه‌ها به پوشت — در هر طبق کلیچه شان دست
زنبیل همه ره طبق گیان — جوع المقر جوز شان
آن چه پدران لیت کوهر — معده ز جوز دو گران
از جود ما شان فراموش — با چرخ بلندهای روشی
زنار شهنشه سرافراز — چون داد صبا بها ز فر
بواسطه خسرو گهر سنج — از نه بدست رنج او گنج
این گشته جوزان بر فلک کار — در سر موی کلاه داری

صورت صیف زیر برگرفت / شیر آمد و جای تیر گرفت
گر ناکسی تو ناتوان گشت / بر دور زنیت قرین جان گشت
عمری ره راتبی شمردی / در درگه شاه روز بردی
نام نوازان تخت جمشید / هم قافله با فروغ خورشید
انصاف نوازان زبده چون شد / گدای خورد الجهان نگون شد
زینهار است که این سخن نوشتی / وی راز شهان را نوشتی
کاین خوران آرد ما ربیج / دهقان نعیم و سپاه در ربیج
افغان زنان بمه زانیان / طغیان سران سراز آنان
حال کفتمنان انکا نه عهد / کامعینه شد تر بکن نسهد
از گردش لیمان وارون / کیخ از ذوق آن زنج قارون
زاهنگ و باده جهان شان / پیوند برادهٔ شهان ان
اسباب سپهی ابلیخ دیدند / پیوند سپاهیان گزیدند
چون شاه سپه کشید بر جنگ / ایشان بهزار حیله بیرنگ
گیرند شهر خویش سلا / بازار کوروان بدخوال
ستاره سیل چشت بربند / بلید دجهان خراب مبیند
این کار رهگذر سست و باده / گر آگهی از ضمیرش کاوه
از کشته بهند پای [illegible] / اف نه بترد کید خروکشی
هم بر ملک ملک کسی بخشی / هم بر تن و جان خون تنی کشی
از شرنه آگهی که چون شد / ز زفته دمند چون نگون شد
این راز فنون هرگز ندانیست / اف نه نه بلکه نغز نهدلیست
تو حصته بکاخ به پدری / از خویش خدا را حذر کن
نا خانه خود برد نیاید / هلدوم ربار در نیاید
آمد چو سرا لبیز ز دوش / از موینه ماندگان هم بدوکی

گر چرخ فرو ستاره آرند / نگر آل بکوه خاره آرند
در برابر کوه الوند / جنبش گردد چو رود اروند
از دگرش نه بپرده ناهید / در رقص آید چو ذره خورشید
هر معز او جواب جوال / در طلب لفظ [illegible]
دیند رحب خطی حعاد / در تب چو ستاره [illegible]
ادکار صبیان [illegible] / احسنت برایش بنان سپهر
خوام بلا یک از بنفریخ / راشند [illegible]
هر لفظ درد معانی نغز / یکپوست دهرچه خواهی مغز
هرکس که بسوشد این دلایل / کو پرنه در [illegible] بد
تا زان جنب بشر کرازان / ارزد گذری کمک سردان
فاقانی ببند [illegible] / خلخال زنخقه الغراقین
با این هم بدنهاد [illegible] / کافکنده بجای حشمت [illegible]
گرد تو بگیرد از خردمند / دیوانه مثال بگسلم بند
باجیب دریده هش دارا / آزرم تو شکوه [illegible]
گویم که شاه آسمان قدر / فریاد ز بیداد [illegible] صدر
کوه آهن بسنگ ای شاه / در قطاس صبورش گاه
دل در بر آل تخته دستور / در تاب دو توان فرو دن [illegible]
کان از نور خدا منجلی / این رانه تجمل و تجبلی
هم کوشش از خلا [illegible] / این بلکه بکوشش و موش [illegible]
تکر تو چون لک دیتر / آن تیر نا فکند تیر [illegible]
آن تیر زنیتر ناله دارد / زان از نره خون چو ژاله بارد
غافل که آن چوب آهن دیر / از [illegible] زهر تیر زان جگر در
اینها همه تیر و چوب و آهن / این واسطه کان خدنگ افکن

شمشیر شه آهنین دل آمد / بلقیا دل تو رزم کش آمد
روز زر ایلد که دل گداز زم / سردار دش ان زکین دم گرم
زین منت سنگ بر راه برزن / سرها که کنون گران زگرزن
دفتر بنر که جدا شو / افسر بها بر دار دارا
آن روسیهان که با نوازند / یا هم که رسوک ان نوازند
تیغ دارا در شکر خونربار / وین آن چه در شکمهای پر خونند
کز شعله بلند کرده غم تیغ / زین شعله فروزان زبانه دود
شمشیر ملک شکنج ماربیت / زین ماران مار گنج خوار است
آن مار شهنه چه جا بگزاید / گنج همه کرد دار دهشان
زنی ساده رخان بس دریده / عنبر همه پیش رو دریده
وین دختر کان دیلمی موی / در پرده ترکی دلیر خوی
وین عفریتان زشت دیدار / با کلبتان [illegible] خار
بنگاه بخت جفت گریست / در زیر کمین چنین جفت خزنده
آن گنج تباه و مانده گنجور / در سنگ کرده ظلمت گور
در مقبره اصفهان خوار / وان مال گور شان سپیدار
ایوانهای سپهر مایه / کافگنده با فتاب سایه
آراسته از زر جعفران / بس کاخ یتیم کرده ویران
بلقیا در همه بها هم از جور / از جور دران همی برد دور
از خشم خدا و داد داور / از سیل فنا برد [illegible]
هنر همه را خراب گشته / وین آب روان [illegible] گشته
ایوان آرایش ان برادر / ویرانه شنی گور خاور
در یوزه کنان دوان بهر در / از فاقه بلا بس ژنده در بر
گرزنده بکار [illegible] / درمانده در آتش جدائی
خلوت کده ها آهنین در / کاورده بقفل آهنین در

[illegible marginal notes]

٥١

اندر تا بنیت خنقلام / از نور تو نور خنفا دام
زان در ره تو قدم سپارد / زرین کو بت به تحفه آرد
چون دود مقام مستراحت / از ساغر مستراح راحت
باشد گکت کهن برازی / هر خرطه نوار دلنوازی
هر قوه بخورد لب نرازی / با بوی تو قوه چون عبیر
چون اهل ورع نهان بدلقی / تقمیص ورع تخلق و خلقی
در راز تو که در ورع شد طاق / تقمیص ورع کرشمه آفاق
تو بنده است آن سه یاری / از ز است [illegible] بزرگ خواری
ار خورده زاست و است قهر / استه هزار است داده
نیموز دتاب و در مطالب / بن الغز را مدام طالب
[illegible] که نا نکهتت آورد / از فیض مدام طیبت آورد
هر چند که زنجه دار دت جان / وسط تجلی گلشن مرکان
بن الغز ار طلب یا هیچ / شاید که در مکتب تا هیچ
کان آمده بس طلب خیر / چون تو الوب [illegible] اثر

ارزانجه تو مغز بادام | در زنخ زعاف و در دبسام

بر کاخ حفاظ زند ساز | بر محلات کار زنگ ساز

آرند بهدیه ات طرز زد | تا بر خیز در زصد مسند

نیم زنم تو صیدیم آمد | فی صدیم از آن یکی نم آمد

هم کفه قاف کاف غوث | کفو میم تو کاف غوث

تنگ زده الف سایس راغش | کار میم تو کاف غنج

تسعین تو تاکه دم کشاده | عشرین شش زعشرت او فتاده

تا شد الف تو کاف پیکر | کفو تو چو کاف قد ستبر

بس حد سلیم باستادی | کرکعشه بنده رایت دادی

کز بند خیال حاجت خویش | هر سو هزار قاصی بیش

هرکز الف سراغ جوید | چون سبزه الف ز زاغ روید

بر جدول اگر گذارد او دل | بر آنوب آورد ز جدول

بهر انج از او بطرف کلاه | بی الغز ابر آورد بار

روزی که از این گره بوید | زان مرز غلی الترکیب زوید

بنود ز دراست ر با حضر | جز ملی بیع علم را حضر

کو را بود ز رمل مطلوب | جز رمل دری و لنگ مقلوب

ار پنج ده هلال مصحف | خصم آمده بان تو زا

بر گردش اول اول از مینا | بر دو رکند که آشیانه

از سال جلاله اوی زه | از هفته به کند سی زه

بشکر طبری به نیم ناوک | چون کرج که بشکرد جگاوک

کز بدرصد آن گروه خفته کام | کردند به نیم ناوکش نام

با رشک تو گوی زرف سکّه ات | بیمود در آن یکی [illegible]

تو آن سره زر نقره کانی | جان داروی خاقه مردکانی

بیند چو مغلّع نجات | تغییر زده به زر نابت

دیدار تو بخواب دیده | باشد به هلال قد رسیده

آن شش سره زر بهای | بیزی که مهره هلالی

نابوده تو را نظیر گوهر | [illegible] دل نقره آسمان زر

پرورده کان نقره ذات | زری شده عالم از صفات

مادر زادت جهره [illegible] در | افکنده فلک چنو بدان جر

آمد ز نثار عالمی پر | از قلم آن مصحف [illegible]

تکلف که نقره آورد زر | این طرفه که زر شکرد [illegible]

این سیم که زر زنی آن بود | این طرفه که زر زر نیم نمود

تو از زر منجمد به حال | پیدا شده زر نیم سیال

آن سیم و زرت نثار بادا | سرتا پایت بسیم زر باد

پیروز کرشاه راه بادرت | از شاه زدل کلاه بادرت

۵۵

۵۶

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل في معرفة الوفق المثلث وهو من تأليف الشيخ ابي حامد الغزالي
وهو حاوٍ لجميع الاعمال من المحبة والمودة وما بينهما ويحل
منه العزة والزيادة والقوة والفتح والخصومة وكذلك خلاص
المسجون وهلاك العدو ولمقابلة الملوك ويتصرف في جميع الاعمال
من الخير والشر ولكن له شروط واعمال ولوقت وساعات
وهو وفق يركب من تسعة احرف من ابجد هوز حطي من الالف
الى الطاء وجميع عدد الوفق خمسة واربعون عدد اسم آدم وله
ثلثة اضلاع بالطول والعرض ثلثة وكل ضلع من تلك الاضلاع
عدده خمسة عشر عدد اسم حوا لان حوا خلقت من ضلع آدم
وكيفية تركيبه ان يوضع الف في البيت الثاني من الضلع التحتاني
ويوضع الباء في البيت الاول من الضلع الفوقاني ويوضع الجيم في البيت
الثالث من الضلع الوسطاني ويوضع الدال في البيت الثالث من الضلع
الاول ويوضع الهاء في البيت الثاني وهو البيت الاوسط من الوفق و
يوضع الواو في البيت الاول من الضلع التحتاني ويوضع الزاي في
البيت الاول من الضلع الثاني ويوضع الحاء في البيت الثالث من الضلع
الثالث وتوضع الطاء في البيت الثاني من الضلع الفوقاني وهذه
صفة تركيبه واحذر ان تضعه على غير هذه الصفة فانه لا يصح
عملك فاذا وضعته على هذه الصفة ينتج لك وكل ضلع منه

احرف ففي الفوقاني بطد وفي الضلع الوسطاني زهج وفي الضلع
التحتاني واح وهذه صورته

د	ط	ب
ج	ه	ز
ح	ا	و

واعلم ان اهل هذا الفن وضعوا
لكل كلمة من اقطار الوفق
كلمة وهي ابد وهي آية قرآنية فللقطر الفوقاني قوله وللقطر
الايمن الحي وللقطر التحتاني واه وللقطر الايسر
الملك ووضعوا لكل كلمة من هذه الكلمات اسم من اسماء
الملائكة فوضعوا على بطد جبرائيل لان جبرائيل هو متلقي
القول من الله ووضعوا على زهج عزرائيل لان الحي ضد
الموت وعزرائيل هو الملك الموكل بالموت وجعلوا على
واه ميكائيل لانه له نهي في الارض وبينه وجعلوا على الملك
اسرافيل لان الملك جعل اسرافيل في التكليفات وهو مكتوب
في جبهة اسرافيل وهذه صفته ووضعه

جبرائيل

د	ط	ب
ج	ه	ز
ح	ا	و

قوله، عزرائيل، ميكائيل، اسرافيل

ولهذه الحروف وضع
آخر وهو الوضع الطبيعي
فان وضعت هذه
الحروف بالقلم
الطبيعي كان ابلغ واقرب للصحة العمل وهذه

صفة القلم الطبيعي

جبرائيل قوله

اسرافيل — عزرائيل — ميكائيل

٢	٩	٤
ز	ه	٣
٦	١	٨

واعلم ان هذا الوفق
له حروف مزوجات
وله حروف مفردات
فالحروف المفردات
خمسة وهي الالف والجيم
والهاء والزاء والطاء والحروف المزوجات اربعة وهي
الباء والدال والواو والحاء فالمفردات تصلح للعداوة والفرقة
والبغضاء وهلاك العدو وامثال ذلك مثل خراب منازل
الاعداء وطردهم عن منازلهم وقتل العدو وغير ذلك
واما المزوجات فهي تصلح للمحبة والقبول والطاعة وللقاء الملوك
واصلاح ذات البين مثل المرأة وزوجها وتبطيل البغضاء بين
الاثنين وامثال ذلك وانما سميت المفردات لان الالف
واحد والجيم ثلاثة الخ وانما سميت المزوجات لان كل
حرف من حروفها زوج فالباء اثنان الخ فهذه الحروف كل
حرف منها عدده زوج وهذه صفة المفردات

ا	ج	ه	ز	ط
ز	ط	ا	ج	ه
ج	ه	ز	ط	ا
ط	ا	ج	ه	ز
ه	ز	ط	ا	ج

وللمفردات
وضع آخر غير
هذه الصفة
وهو ان توضع
المثلث

على هيئة وضع الاصل ثم توضع المفردات في بيوتها وتترك
بيوت المزوجات خالية وهذه صورته

	ط	
ز	ه	ج
	ا	

واما المزوجات فوضعها الفا على صفتين
الصفة الاولى توضع له وفقا مربعا وتوضع المزوجات
فيه كما قلت في المفردات في الوفق المخمس ويكون وضعه
اما بالقلم الرومي او بالقلم الطبيعي فهذه صفة وضعه بالقلم
الرومي

ب	د	و	ح
ح	و	د	ب
د	ب	و	ح
و	ح	د	ب

وللمزوجات وضع آخر
وهو ان توضع الوفق المثلث
على هيئته وترسم المزوجات في
بيوتها وتترك بيوت المفردات
خالية وهذه صفته وان تكتب
المزوجات والمفردات في بيوتها او في آفاقها بالقلم
الطبيعي فهو ابلغ وارجى للتأثير وهذه صفة وفق المفردات
بالقلم الطبيعي

١	٣	٥	٧	٩
٧	٩	١	٣	٥
٣	ه	٧	٩	١
٩	١	٣	٥	٧
٥	٧	٩	١	٣

وهذه صفة وفق المزوجات
بالقلم الطبيعي

٢	٤	٦	٨
٨	٦	٤	٢
٤	٢	٨	٦
٦	٨	٢	٤

فصل

واعلم ان اهل الفلك ذكروا ان كل حرف

من هذه الحروف كوكب من الكواكب السبعة فجعلوا الالف للشمس والباء
للقمر والجيم للمريخ والدال لعطارد والهاء للمشتري والواو للزهرة والزاي
لزحل فهذه سبعة احرف للسبعة الكواكب السيارة والباقي من الحروف وهي
الحاء والطاء جعلوها للرأس وللذنب فالحاء للرأس والطاء للذنب
فعلقوا حرف الرأس على الاحد لانه متعلق بالشمس وعلقوا حرف
الذنب على زحل وهو يوم الاثنين فاذا عرفت ذلك فاعلم
ان لكل كوكب من هذه الكواكب يوم من الايام فالشمس لها
يوم الاحد والقمر له يوم الاثنين مريخ يوم الثلاثا وعطارد يوم الاربعا
مشتري يوم الخميس زهره يوم الجمعه زحل يوم السبت وفائدة

ذلك ان تعرف [illegible] الكواكب [illegible] يوم الاحد [illegible]
[illegible] الحروف [illegible] يوم الاثنين [illegible]
[illegible] الشمس [illegible] يوم [illegible] الحروف [illegible]
فيكون حرف [illegible] متعلق به [illegible] فاذا عرفت [illegible]
يوم الاحد [illegible] فلا بد ان [illegible]
[illegible] لا بد [illegible] يوم الاثنين [illegible]
[illegible] الحروف [illegible] فان كان [illegible]
[illegible] الاول [illegible] وان كان [illegible]
[illegible] الحروف [illegible] الشمس [illegible]
[illegible]

٦٠

٦١

لبدء الجيم في ثلاثه وهكذا الى آخر الحروف وهو الطاء ولا بد ان تعرف
صنعة الساعات وسعودها ونحسها فان كل ساعة من الساعات
لها كوكب من الكواكب فان كان ذلك الكوكب سعدا فهي سعيده
ويصلح فيها كل عمل من اعمال الخير والصلاح وان كان ذلك الكوكب
نحسا كانت تلك الساعه نحسه ويعمل فيها الشر فصل

في ذكر [illegible] وما يتعلق بها [illegible]
[illegible] الانوار [illegible] زحل [illegible]
[illegible] الافلاك [illegible] زحل [illegible]
[illegible] المشتري [illegible] صفته [illegible]
[illegible] المريخ [illegible] صفته [illegible]
ولها الشمس [illegible] وفيها [illegible]
ولها الزهرة [illegible] ولها عطارد [illegible]
ولها القمر [illegible] وان كان [illegible]
[illegible] وان كان [illegible] الاربعا [illegible]
[illegible] يوم الجمعه [illegible] وان كان [illegible]
[illegible] عطارد [illegible]

وان كان نجمه بالعقرب يكتب له يوم الخميس ساعة المشتري وان كان
بالقوس يكتب له يوم الاربعاء بساعة الشمس وساعة عطارد وان كان
بالجدي يكتب له يوم الثلاثاء بساعة عطارد وان كان بالدلو
يكتب له يوم الاربعاء بساعة عطارد وان كان بالحوت يكتب له
يوم الاحد ساعة الشمس

فصل في معرفة الاسم
من الفاتحة ومن الملائكة الروحانية والخدام اعلم ان ام القرآن
[illegible] عظيمة وتقتضي بالشمس [illegible] بخدام
سبع اذا عملت انه قد وضع [illegible] ومن الملائكة [illegible]
[illegible] الحمد لله رب العالمين [illegible] الملائكة العرشية [illegible]
من الفاتحة [illegible] ومن الخدام الملائكة العرشية ومن الملائكة [illegible]
العرشية [illegible] انعمت عليهم ومن [illegible] الصلاة [illegible]
صراط الذين [illegible] الرحمن الرحيم [illegible] الشمس [illegible]
[illegible] ان [illegible] الاحمر [illegible]
ومن الخدام [illegible] الجن [illegible]
العرشية [illegible] الشيطان [illegible]
ومن الملائكة [illegible] مطارق [illegible]
يوم [illegible] ان تعلق [illegible]
ان تعمل في يوم [illegible] ذلك
[illegible] وينبغي ان [illegible]
[illegible] صحيح [illegible]

اولا صلاح

اوكل للاصلاح اوكل شيء يفعل للخير فينبغي ان يكون في يوم سعد
وساعة سعيدة وينبغي ان يكون القمر في المنازل السعيدة وامثال
ذلك وان كان عملك بالعكس فالعكس في جميع ذلك فانك
ان عملت بجميع هذه الشرائط صح العمل

65

[illegible]

شنیدم

از آقا میرزا محمد شیرازی صدیق خودم و در نهایت

صداقت است به فرم چنین کرده در وقتی که [illegible] ۱۶

مس را آب کردم و تقریباً [illegible] آن گوگرد تطعیم

آن نمودم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آنچه در کارخانه ... کرده ام از بابت ... [illegible]

دفعه اول ... [illegible]

[illegible]

اخراجات ... ۱۲۷۸ [illegible]

[illegible]

دفعه اخراجات ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

تاریخ نشستن لا سید احمد
لا سید محمد اکبر در رضا نوروز
بیستم ... جمادی الاولی
۱۲۷۷

تاریخ نشستن لا علی اکبر در
اطاق روز هشتم
جمادی الثانیه ۱۲۷۷

[illegible]

[illegible]

معجزهٔ حضرت [illegible] | معجزهٔ حضرت [illegible] | معجزهٔ حضرت [illegible] | معجزهٔ حضرت [illegible]

حضرت [illegible] ایلدی [illegible]

حضرت [illegible] | معجزهٔ [illegible] | حضرت [illegible]

حضرت [illegible] | حضرت [illegible] | حضرت [illegible]

حضرت [illegible] | حضرت [illegible] | معجزهٔ حضرت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] | [illegible] | معجزهٔ [illegible] والليل [illegible]

حضرت [illegible] | حضرت [illegible] | قصهٔ عزیر [illegible] | قصهٔ [illegible]

حضرت [illegible] | حضرت [illegible] | حضرت [illegible] | حضرت [illegible]

۷۲

[illegible] المخلص [illegible]

هر دم از روی تو [illegible] به دست چشم

در [illegible] دست [illegible]

هر دم از [illegible] [illegible]

[illegible] از [illegible] [illegible] چشم

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] از دست چشم

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] چشم

۱۲ [illegible]

روز [illegible] ماه [illegible] ۱۳ [illegible] نوشته [illegible]

[illegible]